

# بازتاب اسطوره «بودا» در ایران و اسلام

پروفسور سیدحسن امین

پروفسور سیدحسن امین، دارای مدارک کارشناسی حقوق قضایی (دانشگاه تهران)، کارشناسی ارشد حقوق خصوصی (دانشگاه تهران)، دکتری فلسفه در حقوق بین‌الملل (دانشگاه گلاسگو، انگلستان)، فارغ‌التحصیل فلسفه از حوزه‌های تهران و قم، استاد حقوق و مطالعات اسلامی در دانشگاه گلاسگو کالدونیا، وکیل دادگاههای عالی و مدعی‌العموم موقت در دادگاههای بدوی اسکاتلند (انگلستان)، نویسندهٔ چهل و دو کتاب به زبانهای فارسی و انگلیسی از جمله: افکار فلسفی ملاصدرا، احوال و افکار حاج ملاهادی سبزواری، وحدت وجود در فلسفه و عرفان اسلامی، سیستمهای حقوقی کشورهای اسلامی، فقه و سیاست در عصر صفوی؛ مصحح دیوان حاج ملاهادی سبزواری، شواهد النبوة جامی و... است.

## الف: مدخل

بی‌گمان یکی از بزرگترین پیشوایان دینی و معلمان روحانی جهان که عمیق‌ترین تأثیر را بر بیشترین تعداد انسانها در طول تاریخ داشته است، بودا (مؤسس کیش بودایی) است. کیش بودایی دوهزار و پانصد سال پیش به‌عنوان یک جریان اصلاحی علیه کیش هندویی در هند آغاز شد و سپس از راه بلخ (باکتریا) و قندهار (گندهاره) به ایران، آسیای میانه، عراق، فلسطین، مصر و یونان و سرانجام اروپا و آمریکا راه یافت و از راه تبت به چین و مغولستان و کره و ژاپن و برمه و هندوچین و فیلیپین رسید. داستان زندگی بودا نیز در همهٔ فرهنگها راه یافت و به‌همهٔ زبانها از جمله پهلوی، چینی، سغدی، گرجی، یونانی، سریانی، عربی، فارسی، لاتین، اسپانیولی، ایتالیایی، انگلیسی، فرانسوی، آلمانی و... ترجمه و با نام بوداسف و بلوهر حکیم به فرهنگ اسلامی و کتابهای حدیث و تاریخ

فارسی و عربی وارد شد و در متونی همچون «کمال‌الدین و تمام‌النعمة» تألیف شیخ صدوق، «تاریخ هند» تألیف خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر، «ختانامه» تألیف ختایی، «بحارالانوار» تألیف محمدباقر مجلسی و... ضبط گردید.

در تاریخ پس از اسلام، به‌جز در طول نهضت ترجمه که عصر انتقال دانش و ادب یونانی، سریانی، ایرانی، هندی و مصری به‌زبان عربی و مقدمه ظهور تمدن اسلامی بود و بعد در عصر مغول که بر اثر آزادی دینی و فکری، ترجمه از متون غیرعربی دوباره رایج شد، مسلمانان ارتباط مستقیمی با ادب بودایی نداشتند. راویان مسلمان، با دخل و تصرف‌هایی در زندگی‌نامه بودا این روایت بودایی را به‌باورها و آرمان‌های اسلامی نزدیک کردند. در نتیجه، بین قهرمانان داستان اسلامی شده بوداسف و بلوهر حکیم با اسطوره اصیل بودا تفاوت‌هایی به‌وجود آمد که شناسایی هویت اصلی این قهرمانان را برای خوانندگان مسلمان دشوار کرد. به‌ویژه که تغییرات تلفظی و کتابتی در عنوانهای عام و خاص قهرمانان این داستان، وجوه تشابه قهرمان اصلی این داستان را با بودای اعظم کم‌رنگ می‌نمود. چنان‌که مسلمانان، نام قهرمان اصلی این داستان را به‌جای بوداسف (با باء اول و دال سوم) که تصحیفی ساده از عنوان عام بودی ساتوا/بُدی ستوه *Buddhisattva* (بودای بالقوه/بودای آینده) است، به‌قربینه اسمی عبری و عربی (همچون یوسف، یوشع، یوکد، یونس، یوحنا و...)، یوزاسف/یوزاسف (با باء اول و ذال یا زاء سوم) ضبط کرده بودند. در حالی که شواهد تاریخی، ادبی، روایی، عقلی و نقلی ثابت می‌کند که آنچه را محدثان بزرگ مسلمان همچون شیخ صدوق و مجلسی دوم، به‌عنوان روایتی صد درصد اسلامی، در کتابهای خود نقل کرده‌اند، همان زندگی‌نامه بودا (مؤسس کیش بودایی) بر اساس «سه سبد گل» / «کانون پالی» و... است.

علاوه بر ورود زندگی‌نامه بودا به‌عنوان پیامبری مقبول ادیان ابراهیمی در روایات اسلامی، مطلب دیگری که پژوهشگران تاریخ فلسفه و عرفان و مطالعه تطبیقی ادیان را از این مقال، عاید تواند شد، شناسایی بهتر درجه تأثیر ادب بودایی در عرفان و تصوف اسلامی است. از دیرباز، خاورشناسان بر تقارب اندیشه‌های صوفی‌گرایانه با آموزه‌های بودایی تأکید کرده‌اند و فناء فی الله صوفیان را همان نیروانای بوداییان خوانده‌اند. اما در این‌که سرچشمه و منشأ افکار صوفیانه مسلمانان چیست؟ نظریه‌های مختلف ابراز شده است. خود متصوفه، عموماً، از آغاز تاریخ مدون تصوف چنان‌که از منابعی همچون رساله قشیریه، کشف‌المحجوب، اللمع، تعرف، اسرارالتوحید، تذکره‌الاولیاء،

نفحات الانس و... برمی آید - همه جا خود را مسلمان - بلکه مسلمان راستین و جوینده حقایق حق‌الیقین - می‌دانند. اما محققان داخلی و خارجی نظرهایی چند ابراز داشته‌اند و تصوف را نتیجه تداخل افکار، ادیان و مکتبهای دیگر در اسلام حدس زده‌اند. از جمله:

۱- بعضی پژوهشگران و خاورشناسان، تصوف اسلامی و عرفان تجربی را زائیده رهبانیت مسیحی خوانده‌اند. چه حارث محاسبی (وفات ۲۴۲) در رساله «الرعاية لحدود الله» به سخنان مسیح استشهد می‌کند و حکیم ترمذی، مسیح را خاتم الاولیاء می‌شمارد و عموماً انظار مطروحه در عرفان نظری همچون فیض و صدور، توازن عالم صغیر با عالم کبیر، تقابل عالم شهود با عالم غیب و... همه موضوع الهیات مسیحی بوده است که از طریق عرفان اندلسی و غربی وارد اسلام شده است.

۲- بعضی محققان، تصوف را از افکار هندی و بودایی ناشی دانسته‌اند و افکار صوفیانه را به دلیل ارتباط و التقاط با هندوان و بوداییان، متأثر از وادها و اوپانیساده‌ها از یک سو، و حکمت و ادب بودایی از سوی دیگر، می‌دانند. اندکی از بسیار نمونه‌های تأثیر ادب بودایی در تصوف اسلامی، سر تراشیدن قلندران، ترک دنیا، تجرد، سیر و سفر، فناء فی الله، مراقبه، حصر فکر و حتی داستان افسانه‌ای زندگی ابراهیم ادهم است که خاورشناسان به جهت تشابه زندگی نامه او با بودا، او را «بودای اسلام» خوانده‌اند.

۳- بعضی از پژوهشگران، تصوف را بقیه السیف افکار نوافلاطونی (افلاطونیان جدید ساکن در اسکندریه مصر) دانسته‌اند. چنان‌که ابوریحان بیرونی در کتاب تحقیق ما للهند گفته است که حکمت یونانی را سوفیا می‌گویند و حرف «س» در سوفیا و سوفی بعدها در زبان عربی به حرف «صاد» تبدیل شده است و لذا حکیم و فلسفه‌دان را صوفی گفته‌اند. چنان‌که جابر بن حیان که به گزارش اخبار الحکماء در علوم فلسفی متوغل بوده است بین مسلمین معروف به صوفی است. حال آن‌که امتیاز او به دانستن علم کیمیا (شیمی) و طلسمات است، نه تصوف.

۴- جمعی تصوف را تراویده از ریشه اسلامی می‌دانند که به زهد و عبادت عصر سعادت<sup>۱</sup> - به ویژه اصحاب صفه - برمی‌گردد چون پس از عصر صحابه و تابعین، اکثر مردم به دنیا روی آوردند، به گروهی که بر تبع سلف صالح از دنیا روگردان بودند صوفی گفتند. چنان‌که ابن خلدون می‌گوید که علم تصوف از دانشهای دینی جدید (حادث) در

۱. یعنی از بعثت تا وفات پیامبر.

بین مسلمین است. ریشه آن همان اعتکاف و عبادت خدا و بریدن از مخلوق و پرهیز از زخارف و زیورهای دنیای اعم از مال و جاه است که مردم دنیا به آنها اقبال می‌کنند. این شیوه زندگی معمول صحابه و تابعین بود، تا آن‌که اندک‌اندک از قرن دوم هجری به بعد کسانی که به عبادت و بندگی خدا روی آوردند، به صوفیه معروف شدند.<sup>۱</sup>

نگفته پیداست که معنی جمله نخستین ابن خلدون که می‌گوید علم تصوف از علوم شرعی حادث است در سایه نوشته‌های بعدی او که می‌گوید اصل آن از عهد صحابه شروع شد، روشن است. زیرا به این معنی، علم تفسیر و حدیث و فقه و اصول نیز علی‌التحقیق از علوم حادثه‌اند. چه اینها هم به این صورت مدون در عصر سعادت وجود نداشته‌اند.

مقاله حاضر، بیشتر ناظر به انتقال زندگی نامه بودا در روایت‌های شنیداری و نوشتاری فارسی و عربی و بازتاب ادب بودایی در ایران و اسلام است. لذا مطالعه حاضر در صدد بازشناسی سرچشمه تصوف و عرفان اسلامی و ریشه‌یابی منابع فرا-اسلامی آن نیست. بلکه تنها بر آن است که ثابت کند روایتی رایج بین مسلمانان که محدثان بزرگی همچون شیخ صدوق و مجلسی دوم بر آن صحه گذاشته‌اند، جز زندگی نامه بودا نیست. ما یقین داریم که مجلسی و امثال او هیچ گمان نمی‌بردند که این داستان حکمی و اخلاقی، زندگی نامه بوداست و الا دلیل نداشت به ضبط احوال و افکار بودا شوقی نشان دهند. برعکس، در منابع تاریخی فارسی که مستقیماً از منابع اصیل بودایی اخذ شده است، همچون روایت کمال شری‌بخشی کشمیری در «تاریخ هند» خواجه رشیدالدین فضل‌الله یا «ختانامه» سید علی اکبر ختایی، زندگی نامه بودا، عیناً برابر روایت‌های اصیل بوداییان است. به همین دلیل متن داستان بوداسف و بلوهر از قلم مجلسی، در مقام مطابقه و مقارنه نشان می‌دهد که فهم یگانگی موضوع این دو قرائت از زندگی نامه بودا برای خوانندگان آسان نیست.

وجوه اشتراک درون‌ساختی و بیرون‌ساختی این دو قرائت «اسلامی» و «بودایی» داستان بوداسف و بلوهر چندان است که به تکرار و تأکید نیاز ندارد. خلاصه کلام آن است که پادشاه قبیله شاکیا که «سودو دانا» یا «شددون» نام دارد، از فرزند پسر بی‌بهره است. همسر او که ماهامایا نام دارد، به بوداسف (یعنی بودای آینده) حامله می‌شود.

۱. ابن خلدون، مقدمه.

به وقت زادن این فرزند، چهار فرشته برهنه نوزاد را در دست می‌گیرند. برهمنان و منجمان در طالع این نوزاد می‌بینند که او به پادشاهی معنوی دست می‌یابد و پیشوای روحانیان و تارکان دنیا خواهد شد. پادشاه که طالب ولی عهد است، از این پیش‌بینی نگران می‌شود و برای این‌که ترک دنیا و عشق به حق به ذهن «ولی عهد» در نیاید، او را در قصری محبوس می‌کند و دستور اکید می‌دهد که کسی از مرگ و مرض و پیری و فرسودگی، مطلبی با «ولی عهد» نگوید. اما این پسر چشم و گوشش باز می‌شود و تارکان دنیا را می‌بیند و از ایشان متأثر می‌شود. عاقبت همسرش یاشووا و پسرش راهولا را در قصر می‌گذارد و با اسب خود کانتاکا بیرون می‌رود. لباس خود را مبدل می‌کند. سرش را می‌تراشد و جامه‌های کهنه و خلقان در بر می‌کند و به سیر و سلوک می‌پردازد و عاقبت به مرتبت «بودی» (اشراق و روشن‌شدگی) که در منابع اسلامی معادل نزول وحی و رسیدن به رتبه پیامبری است، نائل می‌شود و جامعه بودایی Sangha را تشکیل می‌دهد و در بنارس، خطبه معروف خود را خطاب به پنج راهبی که او را در گذشته ترک گفته بودند، ایراد می‌کند. و سرانجام پس از بازگشت نزد پدر و راهنمایی او به حقیقت در هشتادسالگی به نیروانا (مرحله فنا) می‌رسد.

بخشی از پژوهش‌های نویسنده درباره تأثیر بودیزم در ایران و اسلام، نخست به عنوان تعلیقه‌یی بر مثنوی بلند «منطق عارفان: داستان بوداسف و بلوهر» در ایران به سال ۱۳۷۵<sup>۱</sup> و بعد به صورت مقاله‌ای در فصلنامه «ایران‌شناسی»<sup>۲</sup> در ایالات متحده آمریکا و مجله «چیستا» در ایران در ۱۳۷۶ منتشر شد. مقاله حاضر خلاصه‌یی از بخشی دیگر از پژوهش‌های نویسنده در این باب است که به خوانندگان کِلک تقدیم می‌شود.

#### ب: مقصود از یوداسف، بودای معروف است

در متون اسلامی، بوداسف به صورت یوزاسف یا یوداسف یعنی با یاء اول، زاء یا ذال سوم و فاء آخر، ضبط شده است. به عقیده ما، ضبط صحیح نام قهرمان این داستان یعنی یوداسف باید بوداسف (بودا) می‌بوده باشد که کاتبان و نسخه‌نویسان عربی زبان - به قرینه اسماء عبری و عربی - یوداسف ضبط کرده‌اند. چنان‌که در زبان پهلوی کلمه «بوت» but

۱. امین، سیدحسین، تعلیقات و توضیحات، منطق عارفان: داستان یوداسف و بلوهر حکیم، قم، نشر طیب، ۱۳۷۵، صص ۱۶۹-۲۰۸.

۲. امین، سیدحسین، داستان بوداسف و بلوهر، ایران‌شناسی، سال نهم، شماره اول، صص ۱۳۵-۱۵۱.

هم به معنی بت و هم به معنی بودا، استعمال شده است. در کتاب بون دهشن<sup>۱</sup>، (مرکب از «بون» (بُن) به معنی مبدأ و «دهشن» به معنی خلقت = مبدأ خلقت) که از کتابهای مفصل/معتبر زرتشتیان است به نام «بوتاسپ» برمی خوریم. هم چنان که ابن ندیم در فهرست (متن عربی، ص ۴۲۳ به گزارش تهرانی در الذریعه، ج ۸، ص ۳۱) یک جا از «بوتاسف» یاد می کند که با عنایت به قریب المخرج بودن حرف «تاء» با «دال» به احتمال قریب به یقین، باید همان «بوداسپ» باشد. پس بودا و بوت و بت و همه یکی است. اگرچه برابر اصول زبان شناختی — در کلمه بوداسف، مضاف الیه «سف»، تصحیفی از واژه «ساتوا» sathva در زبان سانسکریت است که به معنی «آینده» — کسی که خواهد آمد — می باشد. یعنی بوداسف در اصل در سانسکریت «بودی ساتوا» bodhisattva ترکیبی از دو کلمه «بودی» و «ساتوا» است (به معنای تحت اللفظ یعنی کسی که صفت بودی (بودا بودن) را کسب کرده باشد). بودی به معنی فرزاندگی و حکمت و اشراق و بودا، شخص فرزانه و حکیم و کامل است. با این همه، چون انتقال این نام به زبان پهلوی پس از ظهور بودای اعظم (مؤسس کیش بودایی) پیش آمده است، دیگر اسم عام نبوده است بلکه در زبان پهلوی، بوداسف یا بوتاسف را همچون دیگر اسامی خاص مختوم به «اسب» نام خاص مؤسس کیش بودایی تلقی می کرده اند. شواهد و قرائنی که حدس ما را تأیید می کند به شرح زیر قابل تقسیم بندی و ارائه است:

#### اول — شواهد لغوی و رسم الخط

وجود اسامی زیادی مانند تهماسب، لهراسب، بهراسپ، بیوراسپ، یشتاسپ، اردواسپ، گشتاسب، ارجاسب، گرشاسب، جاماسب و امثال آنها که در متون کهن پارسی همچون «گشتاسب نامه دقیقی»، «شاهنامه فردوسی» (ساخته حدود ۴۰۰ هجری) و «گرشاسب نامه اسدی» (ساخته ۴۵۸ هجری) به همین صورت ذکر شده است، بهترین شاهد بر اثبات قول ماست. چنان که دقیقی در گشتاسب نامه گوید:

چو گشتاسب را داد لهراسب تخت فرود آمد از تخت و بر بست رخت  
این نامهای خاص پارسی در متون عربی، ضبطی دیگر یافته است که اغلب اوقات با

۱. بون دهشن یا بَندهش یا «ابن دهشتی گبرکان» چنان که در کتاب مجهول المؤلف تاریخ سیستان (چاپ محمدتقی بهار، تهران، صص ۱۶-۱۷) آمده است، یکی از مهمترین کتاب های زرتشتی است که به زبان پهلوی در ۱۹۰۸ م. در بمبئی چاپ شده است (تهرانی، الذریعه، بیروت، ج ۸، ص ۲۸).

توجه به تبدیل و قلب حروف پارسی به حروف قریب‌المخرج عربی برای اهل اطلاع به آسانی قابل شناسایی است.

پس تغییر و تبدیل حروف یوذاسف در انتقال این نام از زبانهای پارسی یا هندی به زبان عربی تعجب‌انگیز نیست و بی‌گمان در انتقال آن نیز فعل و انفعالات و تبدیل و تغییرهایی صورت گرفته است و به عقیده ما نام اصلی قهرمان داستان «یوذاسف» که در سانسکریت «بودی ساتوا» بوده است، در پهلوی (به قیاس دیگر نامهای مختوم به اسپ)، «بوداسپ» بوده است یعنی در این که حرف اول قهرمان داستان «یوذاسف و بلوهر» «ب» است نه «ی» و حرف سوم نام او «د» است نه «ز» یا «ذ» و حرف آخر نام او «پ» بوده است نه «ف» شکی نباید کرد.

بر همین اساس، به عقیده ما، نام «بلوهر حکیم» - راهنمای یوذاسف در این اسطوره معروف - نیز «بلور» یا «بلهرا» بوده است که آن نام نیز بر اثر انتقال از زبان هندی به عربی دچار این تحول و تغییر شده است. چه در متون مختلف مربوط به تاریخ هند، به نام بلور، بلهری، بلهرا و بلهیت بسیار برمی‌خوریم. اما کسی به نام بلوهر نامگذاری نشده است. لذا اگر این فرض که یوذاسف اسلامی همان بودای معروف (یعنی یک شخصیت واقعی تاریخی) است، پذیرفته شود، ناچار باید اکثر نامهای تاریخی و جغرافیایی مذکور در متن عربی و فارسی این داستان، مانند بلوهر، یابد، سراندیب، سولابط و قشمر نیز قابل شناسایی باشد.<sup>۱</sup>

شاهد دیگر در این مقوله آن است که در زبان مغولی، بودای شاکمونی را بورکان چاکیامونی Sagamoni Burcan می‌خوانند. چنان‌که مارکوپولو در ۱۲۹۰ میلادی از اقدام قویلای قآن به اعزام سفیرانی به ویتنام (هندوچین) و سیلان (سراندیب) برای انتقال بقایای مقدس بودا و از جمله دندان او به قلمرو خود، سخن گفته است و آگاهی‌هایی سودمند درباره «بودا چاکیامونی» در سفرنامه خود برجای گذاشته است.<sup>۲</sup>

۱. در حقیقت، نامهای خاص همیشه در طول زمان - به‌ویژه در مقام انتقال از زبانی به زبان دیگر یا از فرهنگی به فرهنگ دیگر - دچار تغییر و تبدیل و اختلاف قرائت و کتابت می‌شوند. این اختلاف نیز گاهی به صورت پس و پیش شدن حروف و اجزاء کلمه، گاهی تبدیل حروف و گاهی تخفیف حروف شکل می‌گیرد. مثلاً در زبان محاوره فارسی و ترکی و کردی، بسیاری از نامهای خاص، با شیوه کتابت آنها متفاوت است. چنان‌که بسیاری، یحیی را «احیا» می‌گویند یا محمدعلی را «معل» یا «ممدلی» گویند.

۲. سفرنامه مارکوپولو به فارسی ترجمه و چاپ شده است. همچنین ر. ک. گروسه، رنه، امپراطوری صحرانوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵، ص ۵۰۹.

ابن‌ندیم در فن دوم از مقاله نهم «الفهرست» ضمن اشاره به «بوداها و معابد بودایی» می‌نویسد:

«بد را گروهی تمثال خدا دانند و گروهی فرشته و گروهی پیامبر و گروهی دیو... و گروهی او را تمثال بوداسف حکیم گفته‌اند که از طرف خدا آمده».<sup>۱</sup>

ابن‌ندیم که به قرینه ذکر بد (به‌ضم اول) که علی‌التحقیق همان بودا است، در خواندن بوداسف و ضبط آن دچار اشکال نشده است، درست و درشت در این مبحث، بوداسف را به‌طور صحیح یعنی با حرف اول «ب» ضبط کرده است. به‌خلاف شیخ صدوق که بدون داشتن قرینه خارجی آن‌را به‌قیاس اسامی عبری و یونانی با حرف اول «ی» ضبط کرده است. ابن‌ندیم همچنین حرف سوم نام بوداسف حکیم را - باز به‌همان قرینه نام هندی بودا - «دال» ذکر کرده است نه همچون شیخ صدوق که در تعریب، ذال معجمه فارسی را تبدیل به‌زاء عربی کرده است و لذا آن‌را یوداسف ضبط کرده است.

### سوم - شواهد تاریخی

جمعی از مورخین متقدم بر شیخ صدوق، در ارتباط با یک شخصیت تاریخی که آیین جدیدی را در هند انتشار داده است، نام او را «بوداسف» یعنی با حرف «ب» در اول و حرف «د» در سوم ذکر کرده‌اند، نه با حرف اول «ی» و حرف سوم «ز». چنانکه شیخ صدوق به‌کار برده است. از جمله مسعودی حداقل در دو مورد در مروج‌الذهب به‌ظهور بوداسف در عصر تهمورث تصریح دارد.

**شاهد یکم - مسعودی در ذکر معابد بتخانه‌ها و آتشکده‌ها گوید:**

«بسیاری از مردم هندوچین... بتان را برای این پرستیدند که پنداشتند موجب تقرب ایشان به‌خداست و به‌پرستیدن ستارگان نیز عادت کردند. و چنین بود تا بوداسف در هند ظهور کرد. وی هندی بود و از هندوستان به‌سند آمده بود. آنگاه سوی سیستان و زابلستان رفت که ولایت فیروزین کبک بود. آنگاه از سند سوی کرمان رفت و دعوی پیغمبری کرد و پنداشت که فرستاده خداست و واسطه میان خالق و مخلوق است و به‌سرزمین فارس آمد و این در اوایل پادشاهی تهمورث پادشاه ایران و به‌قولی در ایام پادشاهی جم بود.

۱. ابن‌ندیم، محمدبن اسحاق، الفهرست، ترجمه رضا تجدد، چاپ سوم با تجدید نظر مهین جهانگللو، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶، ص ۶۲۱.



وی به مردم می‌گفت در این جهان، زهد پیشه کنند و به عوالم بالا توجه کنند که پیدایش نفوس از آنجا بوده است و منبع این جهان از آنجاست. بوداسف، شبهاتی دلیل‌مانند گفت و بت پرستی را میان مردم تجدید کرد و حرمت بتان را با نیرنگها و خدعه‌ها در دل مردم نفوذ داد.<sup>۱</sup>

در بخش یادشده در بالا، مسعودی سه جا به نام بوداسف، اشاره صریح دارد. شاهد دوم - مسعودی در بخشی دیگر از مروج الذهب در ذکر پادشاهان ایران باستان که سرسلسله ایشان کیومرث بوده است، همین قول منقول در شاهد یکم را دائر به این‌که بوداسف مؤسس آیین صابئین در عهد تهمورث بوده، به عبارت زیر تکرار کرده است:

«پس تهمورث به پادشاهی رسید... در... پادشاهی وی مردی به نام بوداسف پدیدار شد و مذهب صابیان را در آورد... جماعتی از مردم سبک‌اندیشه پیرو او شدند. گویند این مرد نخستین کس بود که عقائد صابیان حرانی و کیمرای را پدید آورد. عقائد صابیان قسم دوم با صابیان حرانی مخالف است و دیارشان مابین واسط و بصره عراق».<sup>۲</sup>

«مقدسی» نیز تصریح دارد که بوداسف مؤسس کیش صابئین در عصر تهمورث ظهور کرده است.<sup>۳</sup>

در باب پیوند عقاید صابئین با بودا که مسعودی به شرح بالا به آن تصریح دارد، ابن ندیم می‌نویسد: مأمون در سر راه سفر به روم در دیار مصر از جماعتی که گیسوان دراز بافته داشتند پرسید: شما اهل ذمه‌اید؟ گفتند: ما «حرانان» ایم (که شاید همان حرانان باشد). پرسید: از نصرانان‌اید؟ گفتند: نه. پرسید: آیا کتاب دارید؟ در جواب سخنانی نامفهوم گفتند.

مأمون گفت: پس شما از زندیقان بت پرست‌اید و همان اصحاب الرأس دوران پدرم هستید که خون شما حلال است و ذمه ندارید. گفتند: ما جزیه می‌پردازیم.

مأمون گفت: شما باید به دیانت اسلام یا به یکی از ادیانی که در قرآن مذکور است، درآیید و گرنه کشته خواهید شد.

این جماعت در غلق و اضطراب بودند تا آن‌که شیخی از فقهاء حران به ایشان یاد داد

۱. مسعودی، مروج الذهب، ج ۱، صص ۵۸۷-۵۸۸.

۲. مسعودی، همانجا، ج ۱، ص ۲۱۸.

۳. مقدسی، مطهرین طاهر، آفرینش و تاریخ، ترجمه دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۴، ج ۳، ص ۱۲۰.

که بگویند صابئی‌اند و چون نام صابئین در قرآن آمده است از این خطر نجات پیدا خواهند کرد. قضارا، مأمون که بنا بود سال دیگر به آن حدود برگردد و در حق ایشان تصمیم بگیرد، از این غزا برنگشت و بمرد. اما این طایفه از آن پس به صابئین مشهور شدند.

مراجعه به تاریخ هند تألیف خواجه رشیدالدین فضل‌الله نشان می‌دهد که یکی از حکایت‌های داستان یوزاسف و بلوهر به نقل مجلسی، با عنوان «داستان پادشاهی که پسر خود را داماد کرد...»، همان داستان مشتمل بر حکایت ولادت بودا به روایت متون اصیل پالی است که در «تاریخ هند» خواجه رشیدالدین فضل‌الله (بر اساس گزارش کمال شری‌بخشی کشمیری) منعکس شده است. چنانکه در متن اخیر می‌خوانیم:

«در ایام مقدم و زمان ماضی پادشاهی بود در زمین هند... خاتونی داشت... معبران... گفتند این خواب دلالت می‌کند بر آن‌که او را پسری شود که پادشاه جهان باشد... [بودا] شامکونی... [بلافاصله پس از تولد!] هفت گام در روی زمین برد [از] هر گامی گلزاری شکفته شد و گنجی ظاهر شد... گام اول...»<sup>۱</sup>

بنابراین همین زندگی‌نامه بودای شاکمونی مؤسس کیش بودایی است که در کتاب‌های کمال‌الدین ابن‌بابویه و بحارالانوار مجلسی عیناً منعکس شده است و لذا این چند صفحه از آغاز تولد شاهزاده تا پایان گرویدن پادشاه به آیین شاهزاده بی‌تردید گزارش زندگی بودای شاکمونی است.

#### چهارم — شواهد فلسفی

جمعی از مؤلفان عصر اسلامی همچون مجری طی در غایة‌الحکیم (چاپ ریتر) نوشته‌اند که بردا همان هریمس حکیم یا هریمس نبی (مؤسس آیین صابئی) و به تعبیر جمعی ادريس نبی‌ست که در عهد عتیق به نام اخنوخ مذکور است. شیخ شهاب‌الدین سهروردی (وفات ۵۸۷) صاحب حکمة‌الاشراق به نام هریمس به عنوان یکی از حکیمان بزرگ اشراقی مسلک اشاره کرده است. به علاوه حکیمان اشراقی را معتقد به عقیده اکوار و ادوار شناساند، است که می‌گویند اوضاع جهان، هرچندی یک بار تکرار می‌شود چنان‌که سهروردی در حکمة‌الاشراق ضمن شرح و بسط نظریه ادوار گفته است که:

نقشهای کابنات، به گونه‌ای ازلی و ابدی، در عالم برزخهای علوی مصور و محفوظ‌اند.

۱. خواجه رشیدالدین فضل‌الله، تاریخ الهند، چاپ کارل یان، لندن، ۱۹۶۵ م.

آن نقشها، در عالم خارج، لزوماً تکرار می‌شود. زیرا اگر در لوح برزخهای علوی، برای حوادث این جهانی، نقشهای غیرمتناهی قائل شویم، لازم می‌آید که هیچ‌کدام از آنها موجود نشود، مگر پس از وجود امر دیگری. بنابراین آن نقشها باید یک سلسله پیوسته و مترتب بر یکدیگر باشند که در این صورت (از باب تقابل متناهی بودن نقشهای کاینات در برزخهای علوی در برابر حوادث نامتناهی عالم خارج) محال خواهد بود.<sup>۱</sup> از همه مهمتر اینکه قطب‌الدین شیرازی (وفات ۷۱۰) در شرح حکمة الاشراق به‌نام یوزاسف و عقاید او تصریح کرده است<sup>۲</sup> و همین است آنچه بعدها حاج ملاهادی سبزواری (۱۲۱۲-۱۲۸۹) در فریده هفتم منظومه حکمت (غررالفرائد) در خلال مباحث نفس یعنی ضمن ذکر احکام نفوس فلکی و شعور ایشان به حرکات‌شان با تصریح به‌نام یوزاسف چنین به‌نظم درآورده است:

قیل نفوس الفلك الدوار نقوشها واجبة التكرار  
فما انقضی العام الربوبی الیوم کر امثال الاجسام و انفس اخر  
لما مضت الا لدی یوزاسف والقول بالمحو والاثبات اصطفی

مقایسه مضامین این ابیات منظومه و شرح آن به‌وسیله حکیم سبزواری با گفتار قطب‌الدین شیرازی معروف به‌علامه شیرازی در شرح حکمة الاشراق نشان می‌دهد که منبع اصلی گفتار سبزواری در شرح منظومه همان شرح حکمة الاشراق شیرازی است. چنانکه سبزواری در شرح این ابیات می‌نویسد:

فان النفوس الفلكية ثبت ان لها شعور بحركاتها... و... لابد ان يكون غير متناهي، اذا  
الفيض غير منقطع فوجب تكرار مقتضياتها في عالم الكون بحسب الادوار. فيعود  
الحركات والاضاع الفلكية بعد عبور المدة الآتية الى شبيه اولها... والقائل هو الشيخ  
الاشراقي في حكمة الاشراق... وقال العلامة في شرحه... ثم قال وحكي في المطارحات  
ان المذهب هو للقدماء من البابليين والحكماء الخسروانيين والهند وجميع الاقدمين من  
مصر و يونان وغيرهما... فما... انقضی العام الربوبی... والحق انقضاء مدة دورة فلك  
الثابت كثر امثال الاجسام وانفس اخر لا ما مضت من الانفس اللدی یوزاسف فانه لما كان  
فيلسوفاً تناسخياً قال بانه بعد عبور هذه المدة يعود اشباه الاجسام ويتعلق بها هذه الانفس

۱. سهروردی، حکمة الاشراق، مجموعه مصنفات، ج ۲، چاپ هنری کرین، انجمن فلسفه، ص ۲۲۷.  
۲. علامه شیرازی، قطب‌الدین، شرح حکمة الاشراق، ص ۴۷۹، نیز ر. ک. ترجمه و تحشیه دکتر سیدجعفر سجادی بر حکمة الاشراق، دانشگاه تهران، ۱۳۵۱، ص ۳۵۹.

بعینها - لائفس جدیده - فعلى مذهبہ يرجع كل سعيد و شقى فى الادوار والاكوار. وهذا المذهب باطل لان خزائن الله تعالى لا تنفد ولا تبید ولا تقصر عن افاضة النفوس الجديدة ابدًا.<sup>۱</sup>

سبزواری در اینجا می گوید که وجود خارجی و حدوث کونی آن، بالضروره باید تکرار شود. زیرا نفوس فلکی نسبت به حرکت خود، شعور و آگاهی دارند و آن آگاهی ها و نقش ها، منتهای اند. در صورتی که حوادثی که به ازای آنهاست، باید غیر منتهای باشد. چون فیض حق انقطاع ناپذیر است، پس باید مقتضیات دوام آن در عالم کون، منقطع نشود و از این رهگذر حرکت افلاک، بر حسب ادوار، باید تکرار شود و حرکتها و اوضاع فلکی، پس از گردش خود، باید به حالت و صورتی شبیه صورت نخستین برگردد. این مکتب حکیمان اشراقی و حکیمان باستانی در بابل و ایران و هند و مصر و یونان است که می گویند پس از انقضاء هر یک سال ربوبی که سیصد و شصت هزار سال شمسی است، امثال اجسام و نفوس دیگر عود می کند. جز در مذهب یوذاسف که چون او فیلسوفی معتقد به تناسخ است، می گوید که بعد از گذشت این مدت (سال ربوبی)، عین همین نفوس - و نه نفوس جدید تازه ای که شبیه صورت پیشین باشند - به طریق تناسخ به عالم برمی گردند و لذا به عقیده یوذاسف، روح هر کسی چه سعید و چه شقی در ادوار و اکوار متعدد، عود می کند. اما این عقیده باطل است زیرا گنجینه الهی تمام شدنی نیست و خداوند از خلق ارواح جدید قاصر و عاجز نیست.

سبزواری بدین گونه نظریه تناسخ صعودی بودایی را رد می کند و همچون شیخ اشراق به قوس صعودی و نزولی ارواح (انوار اسپهبدی) قائل می شود که نخستین مرتبه آن کالبد بشری (باب الابواب) مهیای قبول هر گونه اخلاق و آداب از نیک و بد است. اگر خوی بد کسب کند به جانوران - بر اساس تناسخ نزولی - منتقل می شود و اگر متخلق به اخلاق روحانیان شود به نفوس کامل فلکی می پیوندد.<sup>۲</sup>

سبزواری همین معانی را در دیوان اشعارش نیز تکرار کرده است:

معنی اش را رجعت و تکرار نیست گر به صورت رجعت و تکرار داشت



برگشت به او هر چه از او گشت پدید گر ز اهل کلیساست و ر از اهل کنشت

۱. سبزواری، شرح منظومه، صص ۳۱۹-۳۲۲ (همچنین تعلیقه میرزا مهدی آشتیانی بر شرح منظومه، تهران، مطالعات اسلامی مک کب، ۱۳۵۲، صص ۷۱۶-۷۱۸).

۲. سبزواری، همانجا، ص ۳۱۰.

عبدالکریم شهرستانی (۴۷۹-۵۴۸) در الملل والنحل، طی گزارش عقائد و مذاهب مردم هند، برای پیروان بودا بخشی تحت عنوان «اصحاب البدده» (پیروان بوداها) باز کرده است و در آنجا می‌گوید:

«اصحاب البدده. ومعنی «البد» عندهم: شخص فی هذا العالم، لایولد، ولاینکح، ولایشرب، ولایهرم، ولایموت. واول «بد» ظهر فی العالم اسمه «شاکمین» و تفسیر «السید الشریف»، ومن وقت ظهوره الی وقت الهجرة خمسة آلاف سنة. قالوا دون مرتبة «البد» مرتبة «البودیسعیه» ومعناه الانسان الطالب سبیل الحق... وانما اختص ظهور البدده بارض هند»<sup>۱</sup>.

یعنی ظهور بودا به هند اختصاص دارد. و لفظ بودا، اسم جنس است و به کسی اطلاق می‌شود که «به دنیا آمده، ازدواج نکرده، نیاشامیده، و پیر نشده و مرگ ندارد»، نخستین بودایی که ظهور کرد بودای شاکمونی بود. معنای این عنوان سید شریف و رهبر بزرگ است و از زمان ظهور او تا زمان هجرت پیامبر اسلام پنج هزار سال فاصله است. می‌گویند که در رتبه پایین‌تر از بودا، رتبه بودی‌ساتوا (بوداسف) است.

شهرستانی همچنین، ذیل عنوان تناسخیه، قائلان به تناسخ را به پنج فرقه تقسیم کرده است که عبارتند از:

۱- اهل نسخ یعنی کسانی که می‌گویند که جان انسانی پس از مرگ، به بدن انسان دیگر منتقل می‌شود.

۲- اهل مسخ یعنی کسانی که می‌گویند که جان انسانی پس از مرگ، به بدن جانوران دیگر منتقل می‌شود. روح شخص نیک به بدن جانوران خوب مثل اسب منتقل می‌شود و روح شخص بد، به بدن جانوران موزی مانند سگ منتقل می‌شود.

۳- اهل فسخ یعنی کسانی که می‌گویند روح انسانی پس از مرگ به نباتات منتقل می‌شود.

۴- اهل رسخ یعنی کسانی که می‌گویند جان انسانی پس از مرگ به جمادات منتقل می‌شود.

۵- قائلان به تناسخ صعودی و نه نزولی یعنی کسانی که می‌گویند روح نباتی پس از مرگ انسان به کالبد پست‌ترین مراتب حیوانات (مثل کرم) منتقل می‌شود و سپس به تدریج از سافل به عالی می‌رود.

۱. شهرستانی، الملل والنحل، قاهره، مکتبة الانجلا المصریه، بی‌تاریخ (چاپ افست، قم، منشورات رضی)، ۱۳۶۷ ه.ق، ج ۲، صص ۲۵۸-۲۵۹.

طبرسی در احتجاج و مجلسی در بحارالانوار، روایتی از هشام بن الحکم از امام صادق در ردّ تناسخ نقل کرده‌اند که نشان می‌دهد که این معانی که مربوط به کیش هندویی و بودایی است در بین مسلمانان به خوبی شناخته شده بوده است.

پس در طول تاریخ ادیان بوداهای متعدد بوده‌اند. هم‌چنانکه «ابن ندیم» در «الفهرست» بخشی مخصوص تحت عنوان «بودا» دارد.<sup>۱</sup> ابن ندیم در این باب گوید: «بُد (یعنی بودای) اعظم، انسانی است که بر تختی نشسته، بر صورتش مویی ندارد، بر لبانش خنده نشسته است و...»<sup>۲</sup>

اما در دو هزار و پانصدساله اخیر، هر گاه به طور مطلق از «بودا» نامی برده شود، مقصود پرنس سیدها تا (بودای قرن ششم قبل از میلاد) است. مثل این که فرعون (یا شاه یا خدیو) نیز اسم جنس یا اسم عام است. اما در ادیان یهود، مسیحی و اسلام، هر گاه فرعون به طور مطلق ذکر شود، مقصود فرعون عصر موسی است.

داستان زندگی بودای مطلق یا به گزارش ابن ندیم «بودای اعظم» در منابع مختلف تاریخی و دین‌شناختی درج است.

کیخسرو و آذرکیوان، در نظر اول از تعلیم دوم، در باز نمودن عقاید هندوان در «دبستان‌المذاهب» می‌نویسد: «نظر اول در عقاید متشرعه هند - خلاصه مذهب بوده میمانس... جهان رانه بدایت است نه نهایت... بوده میمانسیان به وجود معبود هست و بود قائل نیستند».<sup>۳</sup>

آنچه محقق و مسلم می‌نماید آن است که کلمه «بوده» (به فتح د) در عبارت بالا اشاره به «بودا» است. متأسفانه آقای رحیم رضازاده ملک که دبستان‌المذاهب به تصحیح ایشان به چاپ رسیده است و ایشان تعلیقاتی در یک مجلد منفرد (در سیصد و هفتاد صفحه) بر این کتاب نوشته‌اند، مطلقاً حتی یک کلمه در باب این بخش (عقاید هندوان) در تعلیقات خود نیاورده‌اند. چه رسد به این که به وحدت «بوده» و «بودا» برخورد داشته باشند.

### ششم - شواهد روایی

در متن منقول عربی در کمال‌الدین ابن بابویه و در بحارالانوار مجلسی، چند نام

۱. ابن ندیم، همان‌جا، صص ۶۲۰-۶۲۱.

۲. هم، همان‌جا، صص ۶۲۰-۶۲۱.

۳. کیخسرو اسفندیار بن آذرکیوان، دبستان‌المذاهب، چاپ رحیم رضازاده ملک، تهران، ظهوری (چاپ اول)،

۱۳۶۲، ج ۱، صص ۱۲۲-۱۲۳.

تاریخی دیده می شود که راهی به دهی می برد و مهمتر از همه نام شاگرد یوزاسف است که «یابد» نام داشته است. چنان که در پایان حدیث می خوانیم:

«دعا قبل موته تلمیذاً له اسم «یابد» الذی کان یخدمه ویقوم علیه، وکان رجلاً کاملاً فی الامور وکلها و اوصی الیه... ثم امر «یابد» ان یبني له مکاناً فبسطه هم رجلیه وهیأ رأسه الی المغرب ووجهه الی المشرق ثم قضی نحبه».

کلمه «یابد» نیز با کلمه «بد» و «بودا» باید از یک ریشه باشد. «یابد»، جانشین یوزاسف و شاگرد او، در حدیث مجلسی خود پس از استادش «بودا» شده است. شاید آنچه شهرستانی با نام «البودیسعیه» یاد می کند، همچنین مرتبه «یابد» باشد.

### هفتم — شواهد عقلی: تشابه عینی

داستان زندگی بودا در تمام دایرة المعارف ها و دانشنامه های بزرگ جهانی درج شده است و به زبان فارسی هم کتب متعددی مخصوصاً در یکی دو دهه اخیر در شرح حال بودا منتشر شده است که عموماً از منابع انگلیسی ترجمه و اقتباس شده است و متأسفانه در بعضی از این تألیفات، حتی به یک منبع شرقی و اسلامی هم در باب آیین بودا اشاره نشده است. هر چه باشد، یکی از موثق ترین و اولین معرفی نامه های بودا به فارسی، مطالبی است که مرحوم دکتر قاسم غنی (۱۲۷۲-۱۳۳۱ خورشیدی) بر اساس مندرجات دایرة المعارف بریتانیا<sup>۱</sup> به فارسی ترجمه کرده است و آن را در تاریخ تصوف<sup>۲</sup> خود که آن نیز با تکیه بر کتاب عرفاء اسلام<sup>۳</sup> تألیف آلن رینولد نیکلسن<sup>۴</sup> انگلیسی تألیف و ترجمه شده، آورده است.

نویسنده در یکی از مقاله های سابق خود نوشته بود که بر اثر دسترس نداشتن به مقاله ای که استاد دکتر عبدالحسین زرین کوب با عنوان «داستان زندگی بوداسف» نوشته اند، از اشتراک نظر یا توارد عقیده با ایشان بی اطلاع است. اکنون به حکم آن که جوینده یابنده است، خوشبختانه نسخه ای از مجموعه مقالات استاد دکتر زرین کوب را که در کتابخانه مدرسه مطالعات آسیایی و آفریقایی دانشگاه لندن معروف به SOAS Library نگاهداری می شود، از طریق محل کار خود یعنی کتابخانه معتبر پانصدساله کانون و کلاء

1. Encyclopedia Britanica

۲. غنی، قاسم، تاریخ تصوف، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۵۵.

3. The Mystics of Islam

4. A. R. Nicholson

دادگاههای عالی Advocates Library (که اعظامی همچون فیلسوف بزرگ اسکاتلندی دیوید هیوم<sup>۱</sup> کتابدار آن بوده‌اند)، به رسم عاریه و قرض بین کتابخانه‌ها<sup>۲</sup> (که گره گشای اهل تحقیق در کشورهای توسعه یافته است و هر کتابی را در هر کتابخانه‌ی در هر کجای عالم باشد به دست خواستاران آن می‌رسانند)، به دست آوردیم. لذا در اینجا به رسم استدراک، جبرکسر و قضای ماضی کرده می‌گوییم که نوشته استاد زرین‌کوب، هیچ‌گونه وجه شباهتی با نوع استشادهای ما در مقاله‌های پیشین ندارد. اگرچه آن استاد نیز — بی آن‌که قرائن و شواهدی به دست داده باشند — به همان نتیجه رسیده‌اند که ما بدان رسیده‌ایم. استاد زرین‌کوب در یادداشت کوتاهی که در مجموعه مقالات ایشان چاپ شده است بر سیل حاشیه نوشته‌اند:

«یوداسف که در متون عربی و فارسی به کار رفته، تصحیف یوداسف به نظر می‌رسد. شکل اخیر گویا صورتی از «بودازاف بودهی ساتوا» باشد که پسر پادشاه هند قبل از وصول به مقام بودایی به این عنوان خوانده می‌شده است. کلمه «ژرافا» و «جوآزاف»<sup>۳</sup> فرنگی نیز ظاهراً تصحیف گونه‌یی از بوداسف خط عربی باشد»<sup>۴</sup>.

این نتیجه‌گیری که بیشتر بر اساس قرائتهای متون ترجمه یوداسف و بلوهر در منابع فرنگی به عمل آمده است، از این جهت، مؤید قول ماست که یوداسف را در منابع فرنگی با حرف J (ژ) که اغلب Y (ی) تلفظ می‌شود، خوانده‌اند. باز مؤید دیگر قول ما، آن است که در بعضی منابع عربی و فارسی، یوداسف را با حرف «ز» ضبط کرده‌اند. از این رهگذر است که طبری در ذکر بیوراسب (ضحاک) می‌نویسد:

والعرب تسمیه الضحاک فتجعل الحرف الذی بین السین والزای الفارسیه ضاداً.<sup>۵</sup>

در عین حال پژوهش ما در مقاله سابق که قبل از دسترسی به مقاله استاد زرین‌کوب نوشته شده بود، از جهت کمی و کیفی و روش‌شناختی با نوشتار استاد زرین‌کوب متفاوت است. چه موضوع مقاله ایشان، عمده معرفتی یک نسخه خطی از داستان یوداسف و بلوهر، موجود در کتابخانه ملک (آستان قدس رضوی — تهران) به قلم نظام‌الدین تبریزی در ۸۱۰ هجری است.

1. David Hume

2. Inter-Library Loan

3. Joasaph

۴. زرین‌کوب، عبدالحسین، نه شرقی، نه غربی، انسانی: مجموعه مقالات، تحقیقات، نقدها و نمایشواره‌ها، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۳، ص ۱۳۷ ح.

۵. طبری، تاریخ، بیروت، اعلمی، ۱۴۰۳/هـ ۱۹۸۲ م، ج ۱، ص ۱۳۳.



نکته مهم دیگری که در مقاله استاد زرین کوب دیده شد، مربوط به وجود اشتراک بعضی داستانها یا تمثیلها در داستان بوذاسف و بلوهر با کتاب مقدس مسیحیان است که قطعاً بیش از دو قرن پس از عروج عیسی مسیح (ع) تألیف شده است. هر چند استاد زرین کوب در این موضوع ساکت‌اند، اما به نظر ما، این تمثیل در کتاب انجیل، از داستان زندگی بودا - که البته پانصد سال بر مسیح (ع) متقدم است - برگرفته شده است؛ نه آن که نشانه تأثیر طرز تفکر مسیحی در قصه بوذاسف و بلوهر منقول بین مسیحیان و مسلمانان باشد. باری، داستان پاشیدن بذر حکمت در مزرع دل که در داستان بوذاسف و بلوهر<sup>۱</sup> آمده است، همان قصه‌یی است که بین مسیحیان عیناً در باب چهارم انجیل مرقس به شرح زیر وارد شده است:

«برزگری به جهت تخم پاشی بیرون رفت و چون تخم می‌پاشید، قدری بر راه ریخته شد، مرغان هوا آمده آنها را برچیدند. و پاره‌ای بر سنگلاخ پاشیده شد، در جایی که خاک بسیار نبود، پس چون که زمین عمق نداشت، به زودی روید و چون آفتاب برآمد، سوخته شد و از آن رو که ریشه نداشت، خشکید. و قدری در میان خارها ریخته شد و خارها نمو کرده، آن را خفه نمود که ثمری نیاورد. و مابقی در زمین نیکو افتاد و حاصل پیدا نمود که روید و نمو کرد و بار آورد، بعضی سی و بعضی شصت و بعضی صد». (انجیل مرقس، باب ۴، آیات ۳ تا ۹)

در ترجمه هنری مارتین<sup>۲</sup> انگلیسی همین تمثیل چنین ترجمه شده است:

«برزگری به جهت زراعت نمودن بیرون رفت. اتفاقاً در اثنای زرع نمودن، بعضی بر کناره راه ریخته و مرغان هوا آمده آنها را خوردند، و بعضی بر سنگلاخ افتاده چنانچه خاک بسیاری نداشت و چون در خاک عمق نداشت فی الفور نمو نمود. لیکن چون آفتاب طالع گشت به جهت حرارت پزمرده گشت و چون ریشه نداشت، خشک گردید. و بعضی در میان خارها کاشته گردید و همان خار نمو نموده خفه‌اش نمود و هیچ ثمر نیاورد. و بعضی در زمین نیکو کاشته گردید و رسید به ثمری که نمو نموده و زیاد شد، بعضی سی، و بعضی شصت و بعضی صد».<sup>۳</sup>

۱. برای تسهیل در ارجاع نگاه کنید به بلوهر و بوذاسف به روایت شیخ صدوق و ملا محمد باقر مجلسی، چاپ دکتر سید ابوطالب میرعابدینی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۶.

2. Henry Martin

۳. کتاب مقدس (اناجیل اربعه)، ترجمه هنری مارتین انگلیسی از یونانی به فارسی، لندن، ۱۸۸۰ میلادی، انجیل مرقس، باب چهارم، آیات ۳ تا ۹.

شک و تردیدی نیست که داستان واقعی زندگی بودا، در طی قرون متمادی بر اثر کثرت روایت‌های شفاهی و کتبی دچار دخل و تصرف راویان اخبار و ناقلان آثار شده است و نقلان و قصه‌گزاران و راویان در هر فرهنگ و زبان یا مبلغان و مبشران در هر دین و مذهب اعم از بودایی و غیربودایی، هندی و غیر هندی، آن اسطوره را به‌مذاهب خود تحریف کرده‌اند. بی‌شک و شبهه، مسلمانان نیز در بازگویی این داستان تا سرحد امکان کوشیده‌اند، این اسطوره را به‌طرز تفکر خود نزدیک کنند. یعنی با کاستن و افزودن مطالبی بر اصل داستان اصیل بودا، محتوای آن را با محیط اسلامی و فرهنگ شنوندگان و خوانندگان بعد از اسلام مناسب و سازگار سازند. مثل این‌که بودا را که حتی به‌خدا قائل نیست، به‌عنوان یکی از پیامبران الهی معرفی کنند. یا او را با آدم ابوالبشر یا ادریس نبی تطبیق دهند و... البته این‌گونه دخل و تصرفها نیز دو انگیزه قایل فهم دارد:

اول: افسانه‌گویی و قصه‌گزاری و داستان‌سرایی بیشتر به‌منظور سرگرمی و لذت‌جویی رواج داشته است و راویان و ناقلان هر قصه و اسطوره‌ای در مقام انتقال آن اسطوره یا داستان چه از فرهنگی به فرهنگی دیگر و چه از نسلی به نسلی دیگر، ناچار باید آن را برای شنوندگان جدید قابل قبول کنند و آن را با تجارب، فرهنگ و آرمانهای شنوندگان جدید سازگار و به‌نحوا سازند.

دوم: این دست‌کاریها و تبدیل و تغییرها نه تنها در روایت‌های شفاهی، بلکه در متون نوشتاری نیز صادق است. به‌این معنی که کاتبان و نسخه‌نویسان هر داستان، به‌وقت ثبت و ضبط آنها در اصل داستانها اعمال نظر می‌کنند و آنها را به‌افق فکری خود و خوانندگان هم‌نسلان خود نزدیک می‌کنند.

این است که داستان هندی بودا نیز که اصل آن متعلق به قرن ششم و پنجم قبل از میلاد است هزار سال بعد که در متون مکتوب روایی و تاریخی اسلام وارد می‌شود، تا حدی چهره عوض می‌کند. درست مانند داستان لقمان حکیم که پادشاهی و پیغمبری و اخلاق او - بررغم هویت تاریخی قبل از اسلام او - بین مسلمین قبول عام و تام، یافته است. به‌همین ترتیب، داستان بوداسف و بلوهر نیز به‌نصایح و پند و اندرزهایی نزدیک می‌شود که به‌آسانی می‌تواند الگوی زندگی خوانندگان مسلمان واقع شود.

بهترین شاهد صادق این نوع دخل و تصرف اسلامی در اصل داستان بودا، تلقی به قبول عالمان، محدثان، حکیمان و ادیبان مسلمان از داستان بوذاسف و بلوهر است. چنانکه در هزاره اخیر صدها عالم و عارف مسلمان این داستان را به استناد گزارش شیخ صدوق و مجلسی دوم، به صورت یک داستان بالابلند اخلاقی-عرفانی-حکمی در منابع مختلف تکرار کرده اند و به شرح و بسط مضامین آن در سایه معارف و اخلاقیات اسلامی کوشیده اند که ما تعدادی از آن منابع را در مجله ایران شناسی که به همت دکتر جلال مینی سالهاست بی وقفه در واشنگتن، چاپ می شود منتشر کرده ایم. با این امید که منابع تازه یافته را نیز در شماره های آینده «کَلک» معرفی کنیم.

«بخارا» ۳۸۹ صفحه — ۱۹۵۰ تومان.

نخستین شماره نشریه بخارا به سردبیری علی دهباشی به خانواده مطبوعات پیوست. در این شماره بخارا، مقاله هایی از استادان و محققان در زمینه های مختلف چاپ شده که قابل تعمق است. کَلک تولد بخارا را تبریک می گوید.